



سرسخت‌ترین مؤمن، صرفاً یک امکان انسانی در میان دیگر امکان‌ها است.»

در مواجهه با «این سکولاریسم» عمیق و همه‌جانبه، تیلور باز از دین دفاع می‌کند. او از مباحث مورد وفاق اندیشمندان سکولار و غیرسکولار آغاز می‌کند؛ مباحثی مثل معضلات اخلاق مدرن، مشکلات فرهنگی، فردگرایی و نظایر آن‌ها. او معتقد است هر اندیشمندی به وضعیت کنونی اخلاق و فرهنگ توجه کند چالش‌های آن را می‌پذیرد. نفی همه حقیقت‌های غایی باعث شده صرفاً «انتخاب» مبنای ارزش شود، ولی چه طور می‌توان انتخاب یک لباس یا رنگ را از انتخاب اخلاقی بین خیر و شر، ظلم و عدل متمایز کرد؟ وقتی خدایی یا حقیقتی نباشد، انتخابمان را با چه بسنجیم؟

همین تأکید بی‌مبنا و پا در هوا بر اهمیت انتخاب‌های شخصی به جای خیرات مشترک یا مرجعیت‌ها سبب شده نتوانیم به اشتراکاتی که در طول تاریخ میان انسان‌ها، صلح و همراهی می‌ساخت دست‌یابیم و هرچه بیشتر از یکدیگر و زیست‌با هم محروم شویم. مشکل دیگر انسان امروز این است که باید با «هیچ» زندگی‌اش را زیستنی و معنادار سازد. در غیبت چیزی که بتوان برایش مُرد یا زندگی کرد، می‌کوشیم خاص و اصیل باشیم. ولی با چه؟ با انتخاب این گوشی که شعارش «متفاوت باش» است یا خوردن قهوه‌ای که روی بسته‌اش نوشته «رؤیایت را زندگی کن» یا... هیچ‌یک از این مصرف‌ها، حیات ما را معنی‌دار و ماندنی نمی‌کند، ولی دین، معنا و اصالت و آرزوی بی‌نهایت را در چشم‌برهم‌زدنی فراهم می‌کرد.

برای قرن‌ها و در تمامی جهان، دین‌داری جزئی اساسی از زندگی انسان

به نظر چارلز تیلور عموم افراد با این عبارت موافق‌اند که «ما در عصری سکولار زندگی می‌کنیم». «ما» یعنی کسانی که در غرب و به بیان دقیق‌تر شمال غرب جهان زندگی می‌کنند. (Taylor, 2007, 31)

برای برخی سکولاریسم، به سادگی، یعنی جدایی کلیسا و دولت و یا جدایی حوزه عمومی و خصوصی به شکلی که دین به حوزه خصوصی محدود شود. نقطه شروع تیلور همین تعریف حداقلی است: در همه جوامع ماقبل مدرن، ساختار سیاسی به نوعی با ایمان مرتبط بود؛ ولی اینک دولت مدرن غربی از این ارتباط فارغ است. «به بیان دیگر در جوامع سکولار ما، شما می‌توانید کاملاً درگیر سیاست باشید بی‌آنکه اصلاً با خدا مواجه شوید.» (Taylor, 2007, 1)

در تعریف سکولاریسم، برحسب حوزه‌های عمومی نیز منظور این است که امروزه هنجارها و قوانین در حوزه‌های مختلف، از فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، آموزشی تا فعالیت‌های حرفه‌ای، تفریحی و...، افراد را به خدا یا هیچ‌باور دینی‌ای ارجاع نمی‌دهند بلکه «عقلانیت» هر حوزه، قواعد آن را تعیین می‌کند. هرچند جوامعی وجود دارند که در آن‌ها حکومت و فضای عمومی هنوز با دین مرتبط است و به معنای اول سکولار نشده‌اند؛ ولی مردم این سرزمین‌ها دیگر به اندازه گذشته، مذهبی نیستند. این کاهش دینداری در میان عامه، معنای دوم سکولاریسم است.

اما هدف تیلور، بررسی جامعه غربی به مثابه جامعه سکولار در معنایی سوم است: سکولاریزاسیون یعنی تغییری که غرب را از «جامعه‌ای که در آن بی‌ایمانی به خدا عملاً غیرممکن بود» به جامعه‌ای رساند که در آن «ایمان، حتی برای



زهرا دورپناه

دانش‌آموخته دکتری فلسفه و عضو هیات علمی پژوهشکده زن و خانواده حوزه علمیه قم



چارلز تیلور